

۱۶۷۵ روز در چنگال دزدان دریایی

صیاد کنار کی در گفت و گوبا ما از روح پریشان و جسم خسته اش می گوید که سوغات روزهای اسارت در سومالی است

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

پنج شنبه • ۲۵ مهر ۱۳۹۸
۱۸ صفر ۱۴۴۱ • ۱۷ اکتبر ۲۰۱۹
شماره ۲۰۲۳۳

۱۴۴۴



چندروز بعد از آزادی



چند ماه قبل

قبل از اسارت



صالح سیستانی | خبرنگار

پرونده

بعد از ۱۶۷۵ روز اسارت در سومالی صیاد رنج دیده ایرانی یعنی «محمد شریف پناهنده» حدود ۲۰ روز است آزاد شده است. فروردین ۹۳ پرماجراترین سفر زندگی این صیاد آغاز شد. سفری که نزدیک به پنج سال طول کشید و او هولناک ترین اتفاقات ممکن را به چشم دید و با تمام وجود تجربه کرد. «محمد شریف» که در جست و جوی رزق و روزی و به عشق خانواده و فرزندانش دل به دریا زده بود، در مخپله اش هم نمی گنجید که فرزند یک سال و نیمه اش را تا زمانی که به مدرسه برود، نخواهد دید. نقش اول روایت امروز، حاضر بودمانند پیر مرد داستان همینگوی با چندین کوسه وحشی مبارزه کند بدون این که ذراتی ترس از باخت داشته باشد اما در نبردی نابرابر و یک طرفه در چنگ دزدان دریایی سومالی اسیر نشود. دزدانی که نه رحم و مروت داشتند و نه بویی از انسانیت برده بودند و تنها کاری که آموخته بودند، آزار دادن اسیران دست بسته بود. آزاری که هم روحی بود و هم جسمی و حدود ۱۷۰۰ روز بدون وقفه ادامه داشت تا این که روز نهایی از امید در دل «محمد شریف» روشن شد. در پرونده امروز زندگی سلام، داستان مردی را می خوانید که مصائبی سخت را متحمل شد و تا پای مرگ رفت اما اهل تسلیم شدن نبود. زمان گذشت، البته با تحمل در دورنجهای بسیار و روزی رسید که این صیاد، آزاد شد و از چندین و چند کشور گذشت تا به وطن برسد. حالا او در گفت و گویی با «زندگی سلام» راوی داستان تلخی شده و از کسانی می گوید که هنوز در سومالی اسیر دست دزدان دریایی هستند.

عاشق دریا هستم و از آن

درس می گیرم

«شریف پناهنده» در ابتدای گفت و گو برای معرفی خود چنین می گوید: «۴۰ سال دارم و در شهرستان کنارک در نزدیکی چهارمحال متولد شدم. متاهل و دارای سه فرزند پسر هستم که کوچک ترین آن ها مهرماه امسال به کلاس اول رفته است. از کودکی علاقه شدیدی به دریا و صیادی داشتم. کلاس پنجم دبستان را که به اتمام رساندم، سوار قایق و لنج شدم و به دریا رفتم تا از دریا درس بگیرم و سی سال است در حال آموختن از این شگفتی بزرگ خلقت هستم، جایی که روزی امثال من در آن نهفته است.»

تیراندازی با «آرپی جی»

و تسلیم شدن مان!

محمد شریف با صدایی که از یادآوری لحظات ابتدایی حمله دزدان دریایی دچار هیجان شده و گاهی می لرزد، ماجرا این گونه روایت می کند: «فروردین ۹۳ طبق معمول و همراه با دیگر ملوانان و صیادان که جمعا ۲۱ نفر بودیم راهی دریا شدیم. از آن جا که لنج ما بزرگ و دارای سیستم پروتتی و سردخانه بود به ما مجوز صیادی در آب های دورر داده بودند و ما هم راهی اقیانوس هند شدیم. روزهای گذشت و در حال انجام کارهای مان بودیم، یک روز حدود ساعت ۳ یا ۴ صبح که خدمه در حال جمع کردن تورهای ماهیگیری بودند، چند قایق به ما حمله و شروع به تیراندازی کردند. یکی از دوستانم متوجه شد که تیراندازی آن ها برای ترساندن نیست و به سمت هر فردی که در تیرس آن ها قرار بگیرد، تیراندازی می کنند تا کشته شود. بنابراین تاجایی که توانستیم تورها را جمع و بقیه را پاره کردیم و با نهایت سرعتی که لنج قادر به حرکت با آن بود، شروع به فرار از دست دزدان دریایی کردیم و حدود یک ساعت در حرکت بودیم و آن ها به دنبال ما و همچنان در حال تیراندازی بودند. ابتدا با کلاشینکف تیراندازی می کردند که آسبیبی به بدنه لنج نمی زد و بعد از آن با اسلحه سنگین تر شروع به تیراندازی کردند که آسیب های جدی به بدنه لنج وارد کرد. با این حال، ما به راهمان ادامه می دادیم تا این که با «آرپی جی» تیراندازی کردند که البته به لنج برخورد نکرد اما این پیام را داشت که باید تسلیم شویم و گر نه جان خود را از دست می دهیم.»



قایق های اطراف به جای کمک، فرار می کردند

اودر باره درخواست هایی که برای کمک در همین مدت کوتاه تا قبل از تسلیم شدن ارسال کرده اند، می گوید: «بعد از این که با آرپی جی شلیک کردند و همچنان هم با سلاح های نیمه سنگین به تیراندازی ادامه می دادند، در یک تصمیم مشترک به این جمع بندی رسیدیم که لنج را متوقف کنیم و تسلیم دزدان دریایی شویم. در تمام مدت فرار، بارها به تمام لنج ها و قایق های اطراف درخواست کمک ارسال کردم اما همه آن ها از ترس این که خودشان هم گیر بیفتند، فرامی کردند و هیچ کدام به کمک ما نیامدند تا این که تسلیم شدیم. پس از آن و در چشم برهم زدن بیش از ۲۰ نفر و در لنج شدند و دست و پای ما را بستند. دقایقی بعد هم لنج را به محل استقرار خودشان که حدود ۷۰ مایل فاصله داشت، هدایت کردند تا روزهای عذاب آور و مرگبار گروه ما آغاز شود. هر چند در آن لحظات پر استرس، اصلا تصور اتفاقاتی را که الان بر ایم افتاده است نمی کردم.»



۴ ماه اسارت روی لنج!

اسارت آن ها بار سیدن به محل استقرار دزدان دریایی شروع می شود. پناهنده روزهای اول اسارت را چنین توصیف می کند: «چهار ماه ابتدایی اسارت روی لنجی بودیم که در ساحل آرام گرفته بود و فقط شکنجه روحی و جسمی می شدیم. البته بعد ها که لنج را ترک کردیم، فهمیدیم شرایط مان روی آب خیلی هم بد نبوده و از آن بدتر هم وجود دارد! در مدتی که روی لنج بودیم، اجازه برقراری هیچ تماسی را نداشتیم و دست و پامان زنجیر شده بود و روزی یک وعده غذای ناچیز داشتیم که اغلب از ماهی هایی بود که خودمان صید کرده بودیم. در دها جرئت استفاده از لنج ما را نداشتند و از آن برای ماهیگیری یا آمدوشد هم استفاده نمی کردند زیرا به شدت واهمه داشتند که در آب های بین المللی دستگیر شوند. حتی به آن ها پیشنهاد کردیم یکی دوفنر از ما لنج را به ایران ببرند و بفروشد و مبلغ آن را برای دزدان بفرستند که باز هم قبول نکردند. حرف شان هم این بود که نمی توانیم به شما اعتماد کنیم. آن ها فقط دنبال پول بودند اما اهل خطر برای به دست آوردنش نبودند.»

نیروهای ناتو گول یک پیر مرد را خور دند!

در ماه های اولی که محمد شریف و دوستانش در چنگ دزدان دریایی بودند، امید زیادی به آزادی و رسیدن کمک از سمت گشت ها و پلیس های دریایی داشتند، در این بین، محمد شریف ماجرای جالبی از انفعال نیروهای ناتو برای مان تعریف می کند: «نیروهای ناتو بارها تا نزدیکی ما آمدند. هم با کشتی و هم با بالگرد. ما را می دیدند و به ما نگاه می کردند و با این که دزدان دریایی به شدت از آن ها می ترسیدند اما هیچ کاری برای آزادی مان نمی کردند. در ابتدا تصور ما بر این بود که آن ها در حال آماده سازی خود برای حمله به دزدان و نجات ما هستند اما ناتویی ها فقط از شرایط ما فیلم برداری می کردند و بعدش هم از ما دور می شدند! با این که ما نشان دادن نوشته هایی از آن ها تقاضای کمک می کردیم، هیچ حرکتی برای آزادی ما نکردند. یک بار هم که ناو و نیروهای اسپانیایی به ما نزدیک شدند، کدخدای همان منطقه که هم دست در دها بود به سمت شان رفت و به آن ها گفت ما از این گروگان ها طلبکاریم و به این دلیل آن ها را گرفته ایم و به همین سادگی نیروهای ناتو با آن که می دانستند آن ها دزد هستند، حرف آن پیر مرد را قبول و بدون توجه به وضعیت سخت ما، منطقه را ترک کردند.»

درخواست ۲ میلیون دلاری دزدها از خانواده هایمان!

محمد شریف در باره اولین تماس هایی که از سمت دزدان دریایی با ایران گرفته شد، می گوید: «بعد از مدتی به دلیل توفان های سهمگین آن منطقه، ما را از لنج خارج کردند و به محلی جنگلی بردند. لنج را هم تاجایی که توانستند اوراق کردند و لوازم آن را فروختند و بقیه لنج را در دریا غرق کردند. از لنج که خارج شدیم، شرایط به مراتب سخت تر شد. به گروه های چهار نفره تقسیم مان کردند و هر دوفنر را با زنجیر به هم بستند، هفت هشت نفر هم با اسلحه نگهبان ما بودند. حدودا بعد از شش ماه اولین تماس ما با خانواده برقرار شد و دزدها دو میلیون دلار برای آزادی ما از خانواده های مان درخواست کردند که ما می دانستیم چنین مبلغی اصلا در توان آن ها نیست و قطعاً نمی توانند این پول را جور کنند. همین نکته را هم به آن ها گفتیم که البته نا امید نشدند. آن روز هانمی دانستیم چه فکری در سر شان است. چند روزی گذشت که گروه کار را کشف کردیم. دزدان دریایی بعد از دیدن مارک کارخانه سازنده لنج روی بدنه آن، گمان کرده بودند ما هم مانند شرکت های بزرگ نفتی هستیم و اصرا را داشتند به شرکت خود اعلام کنیم پول آزادی ما را فراهم کنند، در صورتی که لنج ما شخصی بود و بعد از آن که متوجه این قضیه شدند، مبلغ را به یک میلیون دلار کاهش دادند! هر روز هم با تلفن به سراغ مان می آمدند که باید با خانواده خودتان، دولت ایران، سازمان ملل یا هر جایی که می داندید تماس بگیرید و پول کنید.»

از ۹ به ۴۸ کیلو گرم رسیدم

موقعی که اسیر شده ۹۰ کیلو گرم بوده و حالا ۴۸ کیلو گرم است. یادآوری روزهای تلخ اسارت برای پناهنده بسیار سخت است و ضعیف شدن صدایش در لحظاتی خاص، خود گواه این موضوع است اما او با حوصله به سوالات ما پاسخ می دهد و با مکنی کوتاه درباره شرایط شان در اسارت می گوید: «روزگار ما هر روز بدتر می شد. ابتدا در کلبه ای روستایی بودیم اما بعد از آن ما را به منطقه جنگل ماندنی کردند که خشک شده بود. زیر درختان می نشستیم و به این علت که به هم دیگر زنجیر شده بودیم، بسیار زجر می کشیدیم. روزانه مقدار کمی برنج به ما می دادند که آن را در آب می جوشانیدیم و مصرف می کردیم. در این بین، آن قدر خوراک من کم شده بود که هر ۱۵ روز یک بار اجابت مزاج داشتم و چون به فرد دیگری زنجیر شده بودم، کسی آن طرف تر چاله ای می کندم و ... در تمام این مدت یک لباس به تن داشتم و گاهی که به شدت عرق می کردم، آن را از تن در می آوردم و خشک که می شد مجدداً می پوشیدم. بسته شدن به یک فرد دیگر، باعث شده بود اصلا خواب راحتی نداشته باشم و تمام این مسائل به شدت بیمار کرده بود. علاوه بر اوضاع روانی، اصلا حال جسمانی خوبی هم نداشتیم و مرگ را جلوی چشمانم می دیدم.»



فکر فرار نه، التماس مرگ داشتیم!

در همان روزهایی که هر ثانیه اوضاع بدتر می شده است، بیماری محمد شریف هم عود می کند و طبیعتاً هیچ پیگیری درمانی هم اتفاق نمی افتد. او از سخت و سخت تر شدن بیماری اش و تقاضایی که برای مرگ خود داشته به این صورت می گوید: «برای این که بیش از پیش اذیت شویم، هم با قنداق تفنگ ما را تنک می زدند و هم در اطراف ما با فاصله خیلی نزدیک شلیک می کردند و آن قدر این اتفاق هولناک بود که از هوش می رفتم. این آزارها و بیماری ام باعث شده بود بارها از آن ها خواهش کنم تیر خلاص را بزنند و راحتم کنند اما قبول نمی کردند. تماس هایی با سازمان ملل برقرار و عکس هایی از من برای آن ها ارسال می شد. آن ها هم از گروگان گیرها خواستند تا من را آزاد کنند که با مخالفت سخت دزدان سومالیایی روبه رو شد اما وقتی شرایط من وخیم شد سازمان ملل به آن ها گفت اگر اسیر شما فوت کند، دیگر اعتمادی به شما وجود ندارد تا به شما پولی پرداخت شود و همین نکته باعث شد آن ها با آزادی من و چند نفر دیگر موافقت کنند.»

هنوز باور نمی کنم که آزاد شدم

محمد شریف پناهنده که این روزها را در کنار خانواده خود سپری می کند، همچنان نگران دوستان خود در سومالی است و حاضر است برای آزادی آن ها هر کمکی انجام دهد. او بعد از ۵۲ ماه به عبارتی ۱۶۷۵ روز اسارت در باره آزادی می گوید: «آن قدر درخواست سومالیایی ها برای دریافت پول بی پاسخ ماند که راضی به آزادی ام شدند و مرا تحویل سازمان ملل دادند و به شهر گالکایو منتقل شدم و بعد از این که در روز تحت مداوا قرار گرفتم، به سفارت ایران در پایتخت اتیوپی شهر آدیس با با منتقل شدم. بعد از این که دوستان سفارت، محبت بسیاری به من داشتند به کشور ترکیه منتقل شدم و سپس به سمت تهران پرواز کردیم. این روزها بسیار نگران آن سه نفری هستم که در سومالی اسیر هستند. به منطقه ای که در آن اسیر هستند، اشراف دارم و چهره گروگان گیرها را هم در ذهن دارم و حاضر به هر کمکی هستم که منجر به آزادی گروگان ها شود. از تمام کسانی که می توانند در این زمینه اقدام کنند، تقاضا دارم به یاری آن ها بشتابند که شرایط شان بسیار دشوار است. آن ها هم مثل بسیاری از ما خانواده هایی دارند که بعد از گذشت این همه روز، همچنان چشم انتظار شان هستند.»

داغ دیدن دوباره برادرم بر دلم پدرم ماند

برادر محمد شریف از حال و احوال خانواده شان در روزهای اسارت برادرش می گوید

«اسماعیل» برادر «محمد شریف پناهنده»، صاحب لنج ماهیگیری است که به دست دزدان دریایی افتاد و در نهایت اوراق شد. در ادامه، گفت و گوی ما با او درباره حال و هوای خود و خانواده اش در زمان اسارت برادر و احساس مسئولیتی که به تمام گروگان ها داشته، خواهد خواند.

● شما ماه ها از برادر خود بی خبر بودید. تا قبل از اولین تماس دزدان دریایی، اطلاع داشتید گروگان گرفته شده اند؟
بله، از گروگان گیری مطلع بودیم و لنج های اطراف ما به ما اطلاع دادند که لنج ما توسط گروگان گیرها ربوده شده است اما ارتباط و تماسی نداشتیم.

● به عنوان صاحب لنج چه احساسی در باره این اتفاق داشتید؟
بسیار متأسف بودم. خانواده دیگر ملوان ها هم به من مراجعه می کردند و از من اطلاعات می خواستند و درخواست می کردند پول تهیه کنم و برای دزدان دریایی بفرستم تا اسرا را آزاد کنند اما مبلغ درخواستی گروگان گیرها بسیار بالا بود و در توان من نبود ولی از طریق دولت و وزارت امور خارجه و هر جایی که در توان بود و امکانش را داشتیم برای آزادی تمام گروگان ها تلاش کردم.

● در این مدت شرایط خانواده تان به چه شکل بود؟
سوال همیشگی فرزندان برادر ما از من این بود که پدر ما کجاست؟ این برای من خیلی سخت بود. فرزند سوم برادرم که در زمان گروگان گرفته شدن پدرش نوزاد بود، امسال به مدرسه رفت و تمام این سال ها از حضور پدرش محروم بود. در این مدت پدرم از دنیا رفت و داغ دیدن دوباره پسرش بر دلش ماند. جدای از این مشکلات، تماس های گروگان گیرها بود که گاهی می گفتند گروگان ها را کشته اند و گاهی گوشی را به برادرم و بقیه می دادند تا با التماس از شرایط بدشان بگویند. واقعا شرایط دشواری بود. البته چندباری هم مبالغی در حد هزار دلار به منظور خرید نیازهای ضروری برادرمان برای گروگان ها ارسال کردیم که نه این پول برای برادرم و دیگران خرج خودمان توان داشتیم که بیشتر از این میزان بفرستیم.

● در این حادثه به عنوان مالک ضرر مالی زیادی را متحمل شدید. اکنون به کاری مشغول هستید؟
لنج من که به دست دزدان دریایی افتاد، اکنون حدود هفت میلیارد تومان ارزش دارد که تمام سرمایه ام بود. با این حال، بیکار ننشسته ام و با قایق به دریای روم و ماهیگیری می کنم.

